

به احترام گزارش ده چکامه آویخته

۲۲۵-۲۲۶

چکیده: نویسنده در نوشتار پیش رو، به معرفی کتاب شرح و اعراب ده چکامه آویخته (معلقات العشر الطوال) با اشتیهاد از آیات، روایات، اشعار و أمثال عرب اثر مُحَمَّد رِضا هاتفی با تقریظ از: آیه الله أبومعین حمیدالدین حُجّت هاشمی خراسانی که در سال ۱۳۹۷ توسط انتشارات اسوه به زیور طبع آراسته شده، همت گمارده است. وی پس از آشنایی اجمالی خواننده با محتوای کتاب، به نقد و بررسی پاره ای از توضیحات مندرج در کتاب اقدام کرده است.

شرح و اعراب ده چکامه آویخته (معلقات العشر الطوال)

- با اشتیهاد از آیات، روایات، اشعار و أمثال عرب -،

مُحَمَّد رِضا هاتفی، تقریظ از: آیه الله أبومعین حمیدالدین

حُجّت هاشمی خراسانی، ج: ۱، چ: ۱، تهران: انتشارات اسوه،

۱۳۹۷ ه.ش.

A Review of the Book “ Dah Chikamih Avikhteh”

Joya Jahanbakhsh

Abstract: The author of the article, seeks to introduce the book “Dah Chikamih Avikhteh” which is the commentary of Mu'allqāt al-Ashr al-Ṭuwwāl, by referring to Quranic verses, traditions, poems and Arab proverbs, written by Muhammad Reza Hatefi with the preface written by Ayatollah Hashemi Khorasani published in 1397 by Osweh Publications . After briefly acquainting the reader with the content of the book, the author has reviewed some of the explanations included in the book.

تحية لتقرير المعلقات العشر الطوال جويا جهانبخش

الخلاصة: يسعى الكاتب في المقال الحالي إلى تعريف كتاب شرح وإعراب المعلقات العشر الطوال من خلال الاستشهاد بالآيات والروايات وأشعار العرب وأمثالهم، وهو من تأليف محمد رضا هاتفي وتقريظ آية الله أبو معين حميد الدين حجّت الهاشمي الخراساني، والذي صدر سنة ١٣٩٧ الشمسية من قبل إنتشارات أسوة. وبعد أن يقدّم الكاتب بين يدي القارئ استعراضاً مختصراً لمحتويات الكتاب، ينتقل ليتناول بالنقد والبحث بعض التوضيحات الواردة في هذا الكتاب.

سرزمینِ مردخیزِ آذربایجان، همواره یکی از خاستگاههای خدائندگانِ علم و آداب بوده است، و سنتِ فرهنگی و تعلیمیِ آدابِ پارسی و تازی را در آن خاکِ پاک، ریشه‌هایی ژرف و استوار است و پیشینه‌ای نازشخیز و پرافتخار. خدایِ را سپاس که با همه دمسردی‌های روزگار و ناپکاری‌های لیل و نهار، هنوز در آن سرزمین، چراغِ این سنتِ فرهنگی و تعلیمیِ فروزان و پرتواشان است و عالمانِ کوشائی که پاسدارِ این سنت باشند، حیاتِ علم و آداب را به ظهور و حضورِ خویش رونق‌افزایند.

نویسنده کتابِ شرح و اِغرابِ ده چکامه آویخته، استاد «محمدرضا هاتفی» - که این بنده را تاکنون بختِ دیدارشان دست نداده است - لیک بختیارم که از آثارشان مستفید بوده و بدیشان اِرادتی غائبانه و ززیده‌ام و از سعادتِ مُراسلت با جناب ایشان نیز محروم نبوده‌ام. یکی از روشنی‌های شهرِ دل‌انگیز تبریز و یکی از رونق‌افزایانِ سنتِ فرهنگی و علومِ سنتیِ آذربایجان است که خاصه در علومِ عربیّت و فنونِ ادبیّت از سرآمدان بشمار است و بر ممشایِ قدما مثنی می‌کند و به راهی می‌رود که رهروانِ راهدان رفته‌اند و از بیش از هزار سال پیش با گامهایِ استوارِ علمایِ کاملِ عیارِ آداب و ائمه صرف و نحو و بلاغت و لغت و ... هموار گردیده است.

گذشته از شرح و اِغرابِ ده چکامه آویخته، دیگر آثارِ علمی و ادبی و رَشحاتِ قلمِ آن دانشورِ دانش‌گستر نیز که این طالبِ علم سپاهانی شرفِ زیارت و بهره‌وری از آنها را یافته است، اُغنی: البیان (در تجزیه و ترکیبِ قرآن همراه با فنونِ بلاغت و نکات و زُموزات و اِغرابِ شواهد)، و ترجمه و توضیحِ مجازاتِ الآثارِ النبویّه، و فوائِدِ ادبیّه در عناوینِ حُسینیّه^۲، جُمُلگی نمودارِ کثرتِ توغّلِ نویسندۀ در آن گونه از معارف است که در اصطلاحِ اهلِ قرنِ حاضر «علومِ قدیمه» خوانده می‌شود، بخصوص: ادبیّاتِ عرب، آن هم در گونه حوزویِ سنتیِ آن.

نظری به پیشگفتارِ جنابِ هاتفی بر شرح و اِغرابِ ده چکامه آویخته (۱ / ۷ - ۱۷)، بسنده است تا فرانماید: تگاپویِ خامه‌ای که ایشان بر نامه نهاده‌اند، یکسره در ادامه سنتی علمی است که قرن‌ها دستِ کم در حوزه‌هایِ علومِ دینیِ ما استمرار داشته و - فارغ از داوریِ خوب و بد - از نوعِ سلیقه‌هایِ امروزی و «مُحدّثاتِ امور» نیست. این که اوستادِ نامدارِ علومِ عربیّت و فنونِ ادبیّت در حوزه خراسان، حضرتِ آیه الله حجتِ هاشمی خراسانی - مَتَّعَ اللهُ الْمُسْلِمِينَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ، جنابِ هاتفی را «... عَيْنُ الْعُلَمَاءِ وَ زَيْنُ الْأَدْبَاءِ...» می‌خواند^۳، بروشنی موافقِ مَنهَج و مُصْطَلَحَاتِ هَمین

۱. البیان (در تجزیه و ترکیبِ قرآن همراه با فنونِ بلاغت و نکات و زُموزات و اِغرابِ شواهد)، محمدرضا هاتفی، تقریظ از: آیه الله ابومعین حمیدالدین حجتِ هاشمی خراسانی، ج ۳، ج: ۱، تهران: انتشارات اشوه، ۱۳۹۲ ه.ش.

۲. ترجمه و توضیحِ مجازاتِ الآثارِ النبویّه، [تألیف:] مُحَمَّد بن حُسین الشَّرِيف الرَّضی، ترجمه: محمدرضا هاتفی، [تقریظ از: آیه الله ابومعین حمیدالدین حجتِ هاشمی خراسانی]، ج: ۱، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۸ ه.ش.

۳. فوائِدِ ادبیّه در عناوینِ حُسینیّه (فنونِ ادبی در مراثیِ حُسینی)، محمدرضا هاتفی، ج: ۱، تبریز: انتشارات اعظم، ۱۳۹۳ ه.ش؛ و: ج: ۲، همان جا، همان نائیب، ۱۳۹۷ ه.ش.

۴. نگرِ البیان (در تجزیه و ترکیبِ قرآن همراه با فنونِ بلاغت و نکات و زُموزات و اِغرابِ شواهد)، محمدرضا هاتفی، تقریظ از: آیه الله ابومعین حمیدالدین حجتِ هاشمی خراسانی، ج: ۱، تهران: انتشارات اشوه، ۱۳۹۲ ه.ش. ۸ / ۱۰.

سنت علمی و تعلیمی و نشان‌دهنده پایگاه معتنا بهی است که این دانشمندی گرامی در سلوک این مسلک یافته است.

اسلوب نگرش و نگارش جناب هاتفی - دام علاه، عمده یادآور اسلوب علمای قدیم و ادبای سنتی حوزه است که در آن بویژه به ساختار نحوی و ترکیب و "اعراب" عبارات وقع بسیار می‌نهند و حتی أحياناً شعری را که در تضاعیف کلام خویش می‌آوردند نیز از حیث ساختار نحوی و ترکیب و "اعراب" آن مورد بحث قرار می‌دهند (نمونه را، نگر: ۲ / ۱۹۲ و ۲۳۸ و ۴۱۹ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۵۶۳) ... بسیار خوب! شاید این روش تألیف با شیوه مألوف امروزان پُر سازگار نیفتد و خاصه طباع نافران کم حوصله را برماند؛ لیک در مقابل، در این گونه مؤلفات - به شیوه نوشته‌های همان علمای قدیم و ادبای سنتی حوزه - جای جای بسی فواید و عوائد و حقایق و دقائق سمّت اندراج می‌یابد که در آثار بسیاری از معاصران نشانی از آن نتوان یافت.

در اینگونه کتابها، پدیده "استطراد" را نمودی چشمگیر است و نویسنده، - به گمان من - از دو روی، از "استطراد" و افادات طرّاً للباب پُر پرهیزی نداشت؛ یکی، وسعت معلومات و کثرت خواطر علمی مشتغلان در این سنتهای فرهنگی که غالباً در فنون گوناگون دستی دارند، و همین تشعب علائق، ایشان را در مقام توضیح و تبیین از فرعی به فرعی و از شاخه‌ای به شاخه‌ای منتقل می‌کند، و باب تداعی را بر آذهانشان مفتوح می‌دارد، و در خیزانه خاطر ایشان، از هر سخنی، سخنی دیگر برمی‌شکافاند و می‌شکوفاند. دیگر، حرص مبارکی که بر تبیین و افادات و تخلید مرکوزات خاطر خویش و انتقال معلومات خود به دیگران دارند... الحاصل، در چنین سنتها، کثیری از نویسندگان، خویش را به یک سلسله معین از مباحث و مسائل علم واحد محدود نمی‌سازند و می‌کوشند هر جا بتوانند و هر قدر بتوانند در جای جای بحار معارف غوطه بخورند و به هر مناسبت خواننده جست و جوگر را در لذت و قوف بردانستنی‌هایی که می‌دانند هنباز و با ذهن و زبان پرجولان خویش همراز گردانند.

از این منظر، نیک درمی‌یابم چرا و چگونه است که وقتی رشته بحث آقای هاتفی، نمونه را، در ذیل بیته از معلقه طرفه بن عبید به نکته‌ای قرآنی می‌رسد، پس از لختی خوض در این معنی می‌نویسند: «واقعاً حیفمان می‌آید که در این قسمت بحث قرآنی را ادامه ندهیم و...» (۱ / ۱۹۲) آنگاه سر رشته متابعت مبحث قرآنی مذکور را به دست گرفته مطالب خود را ادامه می‌دهند، بی آن که پیگیری چنین حاشیه‌روی را در شرح معلقات دهگانه منافی لزوم پایبندی به موضوع اصلی سخن بدانند؛ یا ذیل بیته دیگر از همان معلقه، به مناسبت یادکرد آیتی از قرآن کریم می‌نویسند: «واقعاً حیفمان آمد که مطالبی را ناگفته گذاشته و به سادگی در این بخش از کنار بحثمان بگذریم و پیرامون آیه مورد استشهاد به بحث

۵. کذا فی الأصل.

آوردن او پس از وجه وصفی، خلاف قواعد قدمائی فصاحت در زبان فارسی است. تفصیل را، در این باره، از جمله، نگر: غلط نویسیم (فرهنگ دشواریهای زبان فارسی)، ابوالحسن نجفی، ج: ۱۴، تهران: مرکز نشر

و گفتگویی فنی نپردازیم» (۱ / ۲۴۵)، و آنگاه به حوض در این بحث می‌پردازند؛ یا آنجا که می‌خواهند در معنای «انبیق» در حدیثی علوی کُند و کاو کنند، سخت بر آنان که چُنین مباحث را "زائد" به شمار می‌آورند کمان ملامت می‌کشایند (نگر: ۱ / ۴۴۱) و پروای مَلَکَتِ خُرده‌گیران ندارند.

آری؛ نویسنده شَرَح و اِغْرَابِ دَه چکامه آویخته، از استطرادهای بسیار، خاصه آنجا که به آیات و روایات راجع باشد، هیچ اِپا نمی‌کُند و آن را خُرُوج از موضوع تَألیف نمی‌پندارد؛ چرا که بِالصَّرَاحِ اِدْعَان دارد: «این کتاب، علاوه بر آن که شَرَحِ مَعْلَقَات بوده، شامل تفسیر ادبی برخی از آیات و روایات نیز هست» (۲ / ۱۸۹).

شیوه تَألیف آقای هاتفی، همان شیوه‌ای است که بسیاری از گذشتگان ما داشتند؛ شیوه مَوْلَفَات "موسوعی" قُدما؛ شیوه‌ای که از خواننده شکیبائی و تَأَنی و تَأَمُل می‌طَلَبَد، لیک در مقابل، دَسْت و دَسْتار او را از لَالی اَبَدار و جواهر شاهوار معلومات لَوْنالَوْن و مَلحوظاتِ گوناگون می‌اگَند. این شیوه، همه جا و نَزْد همه کس، مَظْلُوب و مُسْتَحْسِن نیست؛ اَمَّا بی هیچ کُفت و گوئی، همین شیوه "موسوعی" قُدما، کتابهای پُرمایه و کثیرالفائده بی‌مانندی در دامان خود پرورده است که هیچ کتابخانه نفیس مُعْتَبَر بدون اِختِوا بر آنها به "کمال" و "اعتبار" اِتِصاف نمی‌یابد، و فَوَائِدِ عِلْمی بی‌شمار را از همین رَهْگَدر به دَسْت ما رسانیده که هیچ دانش‌پژوه مُتَتَبِع نازک بین از آنها بی‌نیاز نتواند بود.

چُنین کتابها، صَد البتّه، پُخته خوارانِ راحَت طَلَب و مِنْ جُمْلَه: جویندگانِ شتابکارِ حوزوی و دانشگاهی «مدرک» را به کار نمی‌آید. آنان بَهْتَرَسْت بَأی نَحْوِ کَانَ، با سَرَسَریِ خوانیِ تَلْخِیص‌های نموداری و ... و ...، به مقام مَهْمَل "فَارَعُ التَّحْصِیْلِ" نائِل گردند و آن "برات" رِزْقِ مَقْسُوم را که مُنْتَهای اَمال و مَنظُورِ غایبی مَساعیِ جَمیلَه‌شان است به کف آرند و از «مزایای قانونی» آن برخوردار گردند. ... هَنیئاً لَهِمْ! ... لیک طالبانِ راستینِ عِلْم و جویندگانِ صَادِقِ مَعْرِفَت و کَسانی را که خواهانِ دانستن و "مُلا شُدَن" اند، آن شیوه "بَرَن دررو" که مَدْهَبِ مُخْتارِ غَالِبِ نِهادهایِ آموزشیِ ما شُدِه است، بَکار نیست. ... برای "باسواد" شُدَن، باید همین گونه کتابهایِ جاندارِ بارمَق را خواند، و به همین شیوه - به قولِ سَلَف: - دُودِ چِراغِ خُورَد و اُسْتِخْوانِ خُرد کرد، و از این همه گزیری نیست.

حَکیم سَنائی عَزَوی فرمود:

هَرکِه او خورده نیست دود چِراغ نَیْشِیْنَد به کامِ دِل به فِراغ

اُستاد دَکتر مُحَمَّدِ رِضا شَفِیعی کَدکنی - اَطالَ اللهُ بَقاءَه - جایی مَرقوم داشته‌اند:

دانشگاهی، ۱۳۸۷ هـ.ش.، صص ۲۶۴-۲۶۶.
۶. حَدِیْقَةُ الحَقِیْقَه (و سَرِیْعَةُ الطَّرِیْقَه)، [أَبوالْمَجْد] مَجْدودِ بِنِ اَدَم سَنائی عَزَوی، مُقَدِّمَه و تَصْحِیح و تَعْلِیقات و تَوْضِیحات و فُهْرِستِها؛ دَکتر مُحَمَّد جَعْفَرِ یاحَقی. و دَکتر سَید مَهْدی رَزْقانی، ج: ۱، تَهْران: اِتیشاراتِ سَخَن، ۱۳۹۷ هـ.ش. ۱۰ / ۵۷۲، ب ۸۷۲۹.

«به روزگار طلبگی و نوجوانی ما، در خراسان، وقتی کسی کتابی را به قصد مطالعه برمی داشت، بعضی از ظریفان عصر، به جای آن که صریحاً به او بگویند: تو از این کتاب چیزی در نمی یابی، می گفتند: عَرَبی است، عَكْسَ هَم نَدَارِد!»^۷.

حالا قصه کتاب شُح و اِغْرَابِ دَه چکامه آویخته است. این کتاب البتّه فارسی است. ولی از برای کسانی که خواه در حوزه و خواه در دانشگاه، به جای «علم»، آن "برات" رزق کدائی را بجویند و غایت قُصَوای مُجَاهَدَتِ عِلْمی شان نوشتن مقاله علمی - پژوهشی درباره "تأثیر فمینیسم استوایی بر ناخودآگاه ادبی حارث بن حلیزه با تأکید مصادیقی بر پُفک نمکی!" باشد - یا هر مهمل دیگری از همین قبیل، برستی این کتاب و هر کتاب دیگری از این دست، «عربی است، عكس هم ندارد!»

از ویژگی های جالب توجه بسیاری از کُتُب سنتی و آنچه در پیروی از سنت آنگونه کتابها تألیف می شود، و از آن میان: همین کتاب شُح و اِغْرَابِ دَه چکامه آویخته، اِشْتِمَالِ بَرگفتاورد هائی است دانشورانه از عالمانی که ای بسا اقوالشان جای دیگر و در منابع متداول درج نشده باشد یا باسانی فراچنگ نیاید. آقای هاتفی، بر همین منوال، اقوال پُر شماری را از استادان خود در این کتاب درج کرده اند (نمونه را، نگر: ۱ / ۱۵۵ و ۱۹۲ و ۲۴۰ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۴۷۱ و ۴۷۳؛ و: ۲ / ۱۹۲ و ۴۲۵ و ۴۵۹ و ۵۶۲ و ۶۵۳)؛ و اِشْتِمَالِ بَر همین اقوال و آراء، خود، بسیار بر قیمت علمی و ادبی تألیف سود بخش ایشان افزوده است.

کتاب جناب هاتفی، موافق همان سنت و پیشینه، در تضاعیف کلام، از اشاراتی به حسب حال نویسنده و شکایاتی از جفای ناهلان (نمونه را، نگر: ۱ / ۲۴۹ و ۵۱۹) و تجارب ایام و ذکر خیر استادان و مآثر و آثار ایشان نیز (نمونه را، نگر: ۱ / ۳۶۳ و ۳۶۴؛ و: ۲ / ۵۰۷ و ۵۰۸) تهی نیست.

ناگفته پیداست که در کتاب شُح و اِغْرَابِ دَه چکامه آویخته، با اسلوبی که در تألیف داشته است و مجال فراخی که از برای استطرادهای علمی در آن لحاظ شده، فَوَائِدِ طریفه و نکات باریک پراکنده بسیار توان یافت؛ از نقد قول علامه مُحَمَّد قزوینی - ره - درباره "سید" و "عاقب" (نگر: ۱ / ۳۵۰)^۸ بگیرد تا تشبیه به تحریفی که در طبع عوامِ جرجانی در مملکتِ سعودی به عمل آورده اند (نگر: ۱ / ۲۱۷)، و از بحث مبسوط درباره واوی که بر سر عبارتی از قرآن کریم آمده است (۲ / ۵۴۶)، یا لطائفی که از تعبیر آیت دیگر می توان استنباط کرد (۲ / ۴۲۴ - ۴۲۸)، یا تحقیق در ﴿أَرْجُلُكُمْ﴾ در آیه وضو (۲ / ۵۷۹ - ۵۸۲) بگیرد، تا تدقیق در تفاوت دو آیه قریب المضمون (۲ / ۶۵۲ - ۶۵۴)، یا دو ساختار

۷. تاریخ نیشابور، أبو عبد الله حاکم نیشابوری، ترجمه: مُحَمَّد بن حسین بن خلیفه نیشابوری، مقدمه [و تضحیح و تعلیقات: دکتر مُحَمَّد رضا شفیع کدکنی، ج: ۱، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵ ه.ش.، ص ۱۵.

۸. در این باره، استاد بسیاریان دکتر مُحَمَّد جَعْفَر جَعْفَری لنگرودی. حَفْظَةُ اللَّهِ تَعَالَى وَرِعَاةُ رَانَیْزِیَّتِیْنِ وَتَدْقِیْقِ وَتَحْقِیْقِی اسْت (نگر: مَنَطِقِ ادَبی، رُوشِ تَحْقِیْقِ ادَبی، رساله حروف و حرکات، دکتر مُحَمَّد جَعْفَر جَعْفَری لنگرودی، ج: ۲، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۶ ه.ش.، صص ۲۱، ۱۹؛ و: مبسوط در ترمینولوژی حقوق، دکتر مُحَمَّد جَعْفَر جَعْفَری لنگرودی، ج: ۷، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۳ / ۲۲۲۵ و ۴ / ۲۴۷۷) که گویا از نظر نویسنده مُحْتَرَم شُح و اِغْرَابِ دَه چکامه آویخته دور مانده است.

قرآنی نِسْبَةً مُشَابِهَةً (۲ / ۱۹۱ - ۱۹۳)، یا ساختارِ فِعْلٍ «نُكْتَلُ» در قرآن کریم (۲ / ۱۹۳)، یا خوض در معنای «اقواء» در علمِ قافیه (۲ / ۳۹۵ و ۳۹۶)، یا ژرف بینی در معنای «تودیع» و تفاوتِ اشتیقاتِ قدیم و جدید آن (۲ / ۴۷۰).

من بنده قصدِ اِحصایِ فوائد و فرائد این کتابِ پُرُنکته را ندارم. مجالش را نیز. آنچه به احترامِ شُرح و اِعرابِ ده چکامه آویخته قلمی کردم، از بابِ عَرْضِ اِحترام و اِرادت به سُنَّتِ عِلْمیِ پُرَبَرکت و مَثُور و مِیمونی است که این کتاب و نویسنده آن نیز بدان سُنَّتِ هَمایون تَعَلُّق دارند، و گمانم این است که آن سُنَّتِ دیرینه، در هیاهویِ نظامِ آموزشی "مدرک گرایِ کُنونی رو به زوال می رُود؛ که چُنین مَباد!

صَد البتّه هرگز در مقامِ تَقْدیسِ این سُنَّت یا هَر سُنَّتِ فَرهنگی و تَعَلیمیِ دیگر هم نبوده ام و بَر تَقایصِ پیدا و پنهان آن نیز چشَم نَبسته ام؛ لیک مُعْتَقِدَم این سُنَّتِ عَتیقِ عَریق، در کنارِ عیوبش، هُنرهایِ بسیار دارد، و زوالش، خُسْرانی است عَظیم که به هیچ روی جُبران و تَدارکِ نَتوان کرد آن را.

تَنایِ وافر و خاضعانه ای هم که بَر تَألیفِ مُنیفِ اُستادِ هاتَفی - کَثَر اللهُ اَمثالَهُ - می خوانم، از هَمین باب است؛ و تَوَقُّع از اِنْصافِ خوانندگانِ رُوئِن بین این سَطور، آن است که آفرینِ خوانیِ داعی را بَر شُرح و اِعرابِ ده چکامه آویخته، از جَنسِ مُبالغاتِ مُستعار، و به اِصطِلاحِ عَوام - که مُخلِص البتّه از زُمرهٔ ایشان مَحسوب است، مُشتی "تک و تَعارُفِ" توخالی نَشمارند.

طبیعی است که این دانش آموز در مواضعِ مُخْتَلِفِ شُرح و اِعرابِ ده چکامه آویخته اِختِلافِ نَظَرهایِ خُرد و کلان نیز با نویسنده دانوشمند آن داشته باشد یا اَحياناً مَوْلَفِ مَفْضالِ کِتاب را در فُلان اِستِنباط و بَهمان اِختِیارش مُصیب نَینگازد؛ لیک این همه با آنچه دربارهٔ اِرجِ کِتاب و قَدردانی از زَحَماتِ بی حسابِ نویسنده به قلم آوردم، هیچ مُنافاتِ نَدارد.

در اینجا، آنسان که مَرسوم چُنین "کِتابگزاری" هاست، نمونه هائی از مَلاحظاتِم را حَولِ چَند فِقره از بیاناتِ نویسنده شُرح و اِعرابِ ده چکامه آویخته مجالِ طَرح می دهم و به کِلِمَتی چَند مُصدِّع می گردم، تا دَسْتِ کَم گِواه باشد بَر آن که راقم در کُفتارِ خویش به وادیِ یَکسَونگریِ دَر نَعَلُطیده است، و در تَعظیم و تَبجیلِ مَوْلَف و مَوْلَف، عَلی العَمیاء قَلَم نَفرسوده، و از مواضعِ نَقْصان یا فُتور که می توان بَر آنها اَنگِشتِ خُرده گیری نهاد و لازِمهٔ هَر کارِ بَشَریِ عادی است نیز غافل نبوده.

اینک مَلاحظاتی چَند - وَاللّهِ مِنْ وَرَاءِ الْقَصْدِ :

۱ / ۵۰۳: نویسنده مُحترَم به بیتِ «كَانُوا ثَلَاثَةَ أَلْفٍ وَكَتِيبَةٍ * أَلْفَانِ أَعْجَمٌ مِنْ بَنِي الْفَدَامِ» گِواهی جُسته و اَنگاه در توضیحِ «بَنی الْفَدَامِ» مَرقوم داشته اند: «طایفه ای از زرتشتی های ایران بودند که با پارچه دهان می بستند».

می‌نویسم:

«فَدَام»، انسان که از کُتُبِ لُغَتِ عَرَبِيّیِ بَرَمی‌آید، پارچه‌ای است که زَرْدُشْتیان با آن دَهانِ خویش را می‌بسته‌اند.^۱ این پارچه که عَمَلًا نوعی دَهانِ پوش و رویند مَحسوب می‌گردیده و کاربرد عُمده آن در مراسم دینی و تکریم آتش مُقَدَّس در این آیین بوده است، در سُنَّتِ زَرْدُشْتی نام مَشَخَّصی دارد و همان چیزی است که در زَبانِ فارسیِ دَری، «پَنام» خوانده می‌شود، و در زَبانِ پَهَلوی، از جُمله، «پَدام» و «پَندام» گفته می‌شده است.^۲

باری، آنچه در زَبانِ عَرَبِيّیِ به ریختِ «فَدَام» آمده است، گویا از هَمین ریختِ «پَدام» یا «پَندام» پَهَلوی برگرفته شده باشد^۳؛ گرچه بسیاری از مُعَرَّبِ پَروهان بدان تَوَجُّه یا تَنبُّهی نیافته‌اند.

علی‌آی حال، «بِنی الفَدَام» را در بَیْتِ عَرَبِيّیِ یادشده گویا "پَنام پوشان" یا چیزی از این قَبیل تَلَقّی باید کرد و مقصود سَراپنده هم از «بِنی الفَدَام» بظاهَر عُموم زَرْدُشْتیان است، نه طائِفَه خاصی از ایشان؛ بَل پنداری مُراد، عُموم ایرانیان بوده باشد؛ چه، بسیاری از عَرَبها، بِمُسامَحَت، عُموم ایرانیان را مَجوسی تَلَقّی می‌کردند.

۱ / ۵۴۰: عِبَارَتی را، به صَوَرَتِ شِعْرِ (در دو مِصرَع)، از مَقاماتِ بَدیعِ الزَّمانِ هَمَدانی به نقل از ثَمارِ الثُّلُوبِ ثَعَالِبی آورده و آنگاه در حاشیه یادآور شده‌اند که آن را در مَتِنِ مَطْبُوعِ مَقاماتِ بَدیعِ نیافته‌اند.

می‌نویسم:

إِحْتِمَالًا عَلَّتِ يافِثٌ نَشْدِينَ عِبَارَت، آن است که جوینده به دُنبالِ یک بَیْتِ شِعْرِ بوده است؛ حال آن

۹. نمونه را، می‌خوانیم:

«... الفَدَام: ما يُوضَعُ في فَمِ الإِبريقي لِیُصْفَى به ما فیهِ.

وَالْفَدَامُ، بِالْفَتْحِ وَالتَّشْدِيدِ مِثْلَهُ، وَكَذَلِكَ الخِرْقَةُ الَّتِي یُشَدُّ بِهَا المَجُوسُ فَمَهُ. قَالَ العَمَّاجُ:

كَأَنَّ ذَا فَدَامَةٍ مُنْظَفًا قَطَّفَ مِنْ أَعْتَابِهِ مَا قَطَّفَا

یُرِيدُ صَاحِبَ فَدَامَةٍ.»

(الضَّحاح. تاج اللُّغة وَ صِحاحُ العَرَبِيَّةِ، إِسماعیل بن حَماد الجَوهری، تَحقیق: أَحْمَدُ عَبْدِ العَفُورِ عَطَّار، ط: ۴، بیروت: دار العِلْمِ لِلْمَلایین، ۱۴۰۷ هـ. ق. ۵ / ۲۰۰۱).

۱۰. نَگَر، بَیْشْتا، تَفْسیر و تَألیف: إِبراهیم پور داود، ج: ۱، بَمبئی: أَنجَمَن زَرْدُشْتیانِ ایرانی. و. أَنجَمَنِ ایرانِ لیگ، ۱۳۰۷ و ۱۳۱۰ هـ. ش.، ۱ / ۲۹۳ و ۲۹۵ هـ. ش. و ۵۵۹؛ گات‌ها (کَهَن‌ترین بَخشِ اوستا)، دو گزارش از إِبراهیم پور داود، ج: ۲، تَهْران: اِنْتِشاراتِ اَساطیر، ۱۳۸۴ هـ. ش.، ۱۲ (۳۲)؛ بَرهانِ قاطع، مُحَمَد حُسَینِ بن خَلَفِ نَبْرِزی مَتَخَلِّصُ به «بَرهان»، به اِهْتِمَام: دَکتر مُحَمَد مُعین، ج: ۵، تَهْران: مُؤتَسَّسه اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۷۶ هـ. ش.، ۱ / ۴۱۸؛ اوستا (کَهَن‌ترین سُوردها و مَتنهايِ ایرانی)، گزارش و پَرُوْهش: جَلیلِ دوستخواه، ج: ۱۰، تَهْران: اِنْتِشاراتِ مُروارید، ۱۳۸۵ هـ. ش.، ۲ / ۹۵۸ و ۹۵۹؛ آینده (مَجَلهٔ فَرهنگ و تَحقیقاتِ ایرانی)، س ۱۱، ش ۳۰۱، فورردین. خُرداد ۱۳۶۳ هـ. ش.، صص ۱۴۶-۱۵۳ (/ مَقالَهٔ «پَندام و پَنام» به قَلَم: مَهْری باقری. سَرکاراتی)؛ و: فَرهنگِ فارسی، دَکتر مُحَمَد مُعین، ج: ۹، تَهْران: مُؤتَسَّسه اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۷۵ هـ. ش.، ۱ / ۸۱۳.

۱۱. سَنج: فَرهنگِ ریش‌ه‌شناسختیِ زَبانِ فارسی، مُحَمَد حَسَنِ دوست، ج: ۱، تَهْران: فَرهنگِستانِ زَبان و آدَبِ فارسی، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ۲ / ۷۲۴؛ و: فَرهنگِ ریش‌ه‌شناسیِ فارسی، پاول هُزن. هائِتریش هوئِشمان، تَرجمه هَمراه با گَواههایِ فارسی و پَهَلوی از: جَلالِ خالقی مُطَلَق، ج: ۱، اِصفهان: اِنْتِشاراتِ مَهْراپورز، ۱۳۹۴ هـ. ش.، صص ۱۲۶؛ و: آینده (مَجَلهٔ فَرهنگ و تَحقیقاتِ ایرانی)، س ۱۱، ش ۳۰۱، فورردین. خُرداد ۱۳۶۳ هـ. ش.، صص ۱۴۸ (از مَقالَهٔ «پَندام و پَنام» به قَلَم: مَهْری باقری. سَرکاراتی).

که عبارت مذکور در متن مقامات به صورت شعر نیست. زنده یاد استاد مُحَمَّد أَبُو الْفَضْلِ اِبْرَاهِيم، در تحقیق و تصحیح متن ثَمَارُ الْقُلُوب^{۱۲}، و استاد فُروزانِ یاد دکتر انزابی نژاد، به تبع آن متن، در ترجمه ثَمَارُ الْقُلُوب^{۱۳}، عبارت یاد شده را بیت شعر / نَظْم تَلَقَّى کرده اند، ولی در چاپ ویراسته استاد اِبْرَاهِيم صالح آن را نثر تَلَقَّى کرده و از آن قالبِ دو لختی نَظْمِ گونهِ بَدْرَش آورده اند^{۱۴}. در خود متن چاپی مقامات بدیع نیز این عبارت با اندک تفاوتی به صورت نثر در اواخر مقامه شیرازی به درج گردیده است؛ فُلْیَ رَاجِع^{۱۵}.

۲ / ۱۲۵: در مُعَلِّقَه عَمْرُو بنِ کُلْثُوم، آنجا که در وَصْفِ اَسْپَانِی تیزتگ از «دَوارِج» سُخَن رفته است، دَوارِج را نَحْضَت «زره پوش» و سِیسِ دَر تَرْجَمَه بیث، «کژاگندپوش» گفته اند؛ که دقیق به نَظَر نَمی رَسَد و تَطْبِیق «دِرَع» بَر «کژاگند» جای تَأْمُل است.

جنابِ هاتِفی خود، در حاشیه، در توضیح «کژاگند» نوشته اند:

«جامه ای است که در لای آن ابریشم خام قرار داده و^{۱۶} در روز جنگ بر تن پوشند».

می نویسم:

آن «زره پوش» و این «کژاگندپوش» و بخش عمده ترجمه فارسی بیت از شرح استاد فقیه احمدی ترجمانی زاده بر مُعَلِّقَاتِ سَبْعِ مَأخُوذ است^{۱۷} که ای کاش از راه امانت و حقگزاری بدان تصریح شده بود. ... باری، «دِرَع» را در اینجا نه «زره» باید گفت و نه «کژاگند»؛ و زنده یاد استاد احمدی ترجمانی زاده - تَعَمُّدُه اللهُ بِعُفْرَانِه - نیز در این مقام نیکو اختیاری نمروده است.

أَوَّلًا، «دِرَع»، آنگونه که از کتابهای لغت و استعمالات فصحاح مستفاد می گردد، بر انواعی از اَلْبَسَه اِطْلَاق

۱۲. نگر: ثَمَارُ الْقُلُوبِ فِي الْمَضَافِ وَالْمَنْسُوبِ، أَبُو مَعْنُورِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ النَّعَالِبِيِّ النَّيْسَابُورِيِّ، تَحْقِيق: مُحَمَّدُ أَبُو الْفَضْلِ اِبْرَاهِيم، ط: ۱، القَاهِرَة: دارُ الْمَعَارِف، ص ۳۰۳.

۱۳. نگر: ثَمَارُ الْقُلُوبِ فِي الْمَضَافِ وَالْمَنْسُوبِ، أَبُو مَعْنُورِ تَعَالِي نَيْسَابُورِيِّ، پارسی گردان: رضا انزابی نژاد، ج: ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۱۸۵.

۱۴. نگر: ثَمَارُ الْقُلُوبِ فِي الْمَضَافِ وَالْمَنْسُوبِ، أَبُو مَعْنُورِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ النَّعَالِبِيِّ النَّيْسَابُورِيِّ، وَبَلِيَه: التَّدْبِيلُ الْمَرْغُوبُ مِنْ ثَمَارِ الْقُلُوبِ، تَحْقِيق وَ شَرَح: اِبْرَاهِيم صَالِح، ط: ۱، دمشق: دارُ النِّشَائِرِ لِلطَّبَاعَةِ وَ النُّشْرِ وَ التَّوْزِيعِ، ۱۴۱۴ ه.ق.، ۱ / ۴۶۹.

۱۵. نگر: مقامات اَبی الْفَضْلِ بَدِيعِ الزَّمَانِ الْهَمْدَانِيِّ وَ شَرْحُهَا لِلشَّيْخِ مُحَمَّدِ عَبْدِ الْمَصْرِيِّ، ط: ۲، بیروت: المطبعة الكاثوليكية لآباء اليسوعيين، ۱۹۰۸ م.، ص ۱۸۰؛ مقامات اَبی الْفَضْلِ بَدِيعِ الزَّمَانِ الْهَمْدَانِيِّ، شَرْحُهَا وَ وَقَفَ عَلَيَّ طَبْعُهَا: مُحَمَّدُ مَحْيِي الدِّينِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، ط: ۱، القَاهِرَة: دارُ الطَّلَاعِ، ۲۰۱۱ م.، ص ۱۶۰؛ رسال اَبی الْفَضْلِ بَدِيعِ الزَّمَانِ الْهَمْدَانِيِّ وَ بَهَا مَبْشَاهَا: مقامات ه. ط: ۳، مصر: مطبعة هندیة، ۱۳۱۵ ه.ق.، ص ۲۰۰؛ مقامات بَدِيعِ الزَّمَانِ الْهَمْدَانِيِّ، قَدَمَ لَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ وَ شَرَحَهُ: الذَّكَوَرُ عَلَي بوملحم، بیروت: دار و مكتبة هلال، ۲۰۰۲ م.، ص ۱۳۹؛ ترجمه دکتر سید حمید طبیبیان، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۲۴۶ و ۲۴۷؛ شرح و ترجمه مقامات بَدِيعِ الزَّمَانِ هَمْدَانِيِّ. همراه با تحلیل صرفی و بلاغی و تعلیقات و... دکتر کریمعلی قَدَمْبَارِي، ج: ۱، ارومیه: انتشارات دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۳۰۹.

۱۶. کَذافي الأضل.

زین پیش نیز گفتیم که آوردن واو پس از وَجِه وَضْفِي، خلاف قواعد قدماي فصاحت در زبان فارسی است.

۱۷. نگر: شرح مُعَلِّقَاتِ سَبْعِ مَأخُوذ، اَحْمَدُ تَرْجَانِي زاده، با مقدمه و تعلیقات: جَلِيلِ تَجْلِيلِ، ج: ۱، تهران: شروش (انتشارات صدا و سیماي جمهوری اسلامی ایران)، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۱۹۲.

می‌شده است^{۱۸} من جمله بر جامه‌ای از جامه‌های رزم؛ و این جامه رزمی، آنگونه که گفته‌اند، غالباً جبهه‌گونه‌ای بوده است که از زیر آه‌نین بافته می‌شده است و آن را در جنگ‌ها از برای محافظت خوشتن از اسلحه دشمن در بر می‌کرده‌اند.^{۱۹} واژه «کژاگند» / «کژاگند» / «فراگند» / «فراگند» / «فراغند» / «فراگند» / «کژاگند» / «کج‌آغند» / «کج‌آغند»، از دو واژه «کژ / کژ / قز / قز / کز / کج» (= قسمی ابریشم دُرُشت نه چندان مرغوب و نِسبَةً کم قیمت) و «آگند / آغند / آگند» (= آگنده) ساخته شده است، و جامه‌ای را می‌گفته‌اند که در حشوان ابریشم به جای پنبه، یا: ابریشم و پنبه، می‌نهادند و آجیده می‌کرده و بخیه بسیار می‌زده‌اند و در روز کارزار از برای پاس داشتن تن خویش غالباً زیر زره می‌پوشیده‌اند.^{۲۰} چنان که دیده می‌شود، تطبیق مفهوم آن «درع» بر این «کژاگند» بغایت متعذر است و اختیار زنده‌یاد ترجمان‌زاده که پس از او، جناب هاتفی و بعضی دیگر از ترجمانان این بیت^{۲۱} آن را تکرار کرده‌اند، به اصابت نظر مقرون نیست.

ثانیاً، در این بیت معلقه عمرو بن کُثوم، «درع» ملحوظ، جامه‌ایست که از برای محافظت اسپان در کارزار بر آنها می‌پوشانیده‌اند^{۲۲} و از دیرباز بعضی شراح معلقات بدُرُست آن را به معنای «تَجفاف» / «تَجفاف» گرفته‌اند^{۲۳}. مُعادِل یا - دقیقاً تر بگوییم - ترجمه دُرُست «تَجفاف» / «تَجفاف» نیز در زبان فارسی و در مانند این مقام که جامه اسپان شماره شده است، به شرحی که جای دیگر گفته‌ام^{۲۴} و حاجت به تکرار نیست، «برگستوان» است. پس حق به دست بعضی ترجمانان پیشین این معلقه بوده

۱۸. سنح: الملبس العریة فی الشعر الجاهلی، الدكتور تحیی الجبوری، بیروت: دار الغرب الإسلامی، ۱۹۸۹ م.، ص ۱۳۲ و ۱۳۳؛ و: المُعجَب العریب لاسماء الملبس فی ضوء المعاجم و النصوص المؤتفة من الجاهلیة حتّی العصر الحدیث، د. رجب عبد الجواد إبراهیم، تقدیم: د. محمود فهمی ججازی، راجع المادة المغربیة: د. عبدالهادی التازی، ط: ۱، القاهرة: دار الافاق العربیة، ۱۴۲۳ هـ.ق.، ص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ و: فرهنگ اَلبَسَة مُسلمانان، ر. پ. آ. دزی، ترجمه: حسینعلی هروی، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ هـ.ش.، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۱۹. نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «درع»؛ و: مُعجم الثراث: التیلاح، سعد بن عبدالله الحنیدل، الزیاض: داره الملك عبدالعزیز، ۱۴۱۷ هـ.ق.، ص ۹۵ و ۹۸.

۲۰. نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «کژاگند» و «فراغند» و «فراگند» و «فراگند» و «فراگند» و «کژاگند» و «کژ».

۲۱. نگر: چکامه‌های بلند جاهلی (همراه با ترجمه و شرح لغات و موارد دشوار)، به اهتمام: دکتر محمود شکیب، ج: ۱، تهران: انتشارات پایا، ۱۳۷۸ هـ.ش.، ص ۱۸۰.

۲۲. نگر: المجانی الحدیثه عن مجانی الألب شیخو، جدّدها اختیاراً و دُرُسا و شَرَحاً و تَبویباً لِجَنَّة مِنَ الْأَساتِذَة بِإِذارة: فُواد افرام البُشتانی، ج: ۱، ط: ۴، بیروت: دار المشرق، ۱۹۸۷ م.، ص ۱۳۵، هامش. نیز سنح: شرح معلقات سبع، أحمد ترجمان‌زاده، با مُقدّمه و تعلیقات: جلیل تجلیل، ج: ۱، تهران: سروش، ۱۳۸۲ هـ.ش.، ص ۱۹۲.

۲۳. نگر: شرح المعلقات السبع، الفاضل أبو عبد الله الحُسین بن أحمد الرُوزنی، تقدیم: عبد الرُحمن المصطوی، ط: ۲، بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۵ هـ.ق.، ص ۱۹۲؛ و: فتح الکبیر المُتعال (اِعراب المعلقات العشر الطوال)، الشیخ مُحَمَّد علی ظه الدّرة، ط: ۲، جُدّه: مکتبته السّوادی للتوزیع، ۱۴۰۹ هـ.ق. / ۱۹۸۹ م. / ۱۰ / ۴۱۹ و ۴۲۰؛ و: آینه خیال (شرح فارسی و عربی قصاید سبع طوال)، دکتر سید محمّد رضی مُصطَفوی نیا. و. مُرضی امیری نژاد، ج: ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۲۱۴.

نیز سنح: چکامه‌های بلند جاهلی (همراه با ترجمه و شرح لغات و موارد دشوار)، به اهتمام: دکتر محمود شکیب، ج: ۱، تهران: انتشارات پایا، ۱۳۷۸ هـ.ش.، ص ۱۸۰.

۲۴. نگر: روزنامه عاشورا (ترجمه یوم الطّف مَقْتل الإمام أبی عبد الله الحُسین. عَلَیْهِ السّلام.)، مؤلّف: هادی نجفی، ترجمان: جويا جهاينخش، ج: ۲، اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم: شعبه آستان اصفهان، ۱۳۹۷ هـ.ش.، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

است که «دارع» را «برگستوان پوش» گفته اند.^{۲۵}

۲ / ۴۶۷: از تَمَثُّلِ حَضْرَتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنَانِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَدِينِ سُرُودِ أَعَشَى يَ مِهِينِ (/ الْأَعَشَى الْأَكْبَرِ) که گوید: «سَتَّانَ مَا يُؤْمِي عَلَى كُورِهَا / وَيَوْمَ حَيَّانَ أَجَى جَابِرٍ» در خُطْبَةُ شَمْسِيَّتِهِ یاد کرده اند و آنگاه به اِعراب و تَرْجَمَهُ بَيْتِ پَرِدَاخْتِه و دَر تَرْجَمَهُ آن چنین نوشته اند: «امروز که من سوارِ کوهانِ شتر هستم و متحملِ رنجِ سفر می باشم فَرَقِ فراوانی با روزِ حَيَّانِ برادرِ جابر دارَد که در مجلسِ وی مشغولِ عیش و راحتی بودَم» (۲ / ۴۶۸).

می نویسم:

معنایی که از برای بَیْتِ أَعَشَىِ ارائه فرموده اند، بیش و کم همان استنباطِ مَعْرُوفِ میانِ شُمارِ کَثیری از شارِحانِ قَدیم و جدید نَهْجِ الْبَلَاغَةِ و دیگر منابعی است که این بَیْتِ دَر آنها آمده است. اینان هر دو روز را به خودِ أَعَشَىِ راجع دانسته اند: یک روز بَرِشْتِ شُردَرِ حَالِ دَسْتِ و پُنْجِه نَرَمِ کَرْدَنِ بَا سَفَرِ بِيَابَانِي و دُشَوَارِي هَاتِيش، و روزِ دیگر دَر مَنَادَمَتِ بَا حَيَّانِ بَرَادَرِ جَابِرِ... هرگاه أَصْلِ چکامه أَعَشَىِ را دَر منابعِ قَدیم بخوانیم و بَیْتِهایِ پِشِینِ و پَسِینِ آن را به نَظَرِ تَفْخُصِ فُرُونِگَرِیم، دَر خواهیم یافت که بظَاهِرِ شَاعِرِ از دو نوع روز مُتفاوتِ از برای دُشَخُصِ سُخْنِ می گوید؛ اَوَّلِي بَه خُودِ أَعَشَىِ راجع است و آمیخته به رَنْجِ سَفَرِ و سَوَارِي بَرِشْتِ، و دُومِي بَه حَيَّانِ بَرَادَرِ جَابِرِ که دَر کَاخِ بُلَنْدَشِ دَر شُرْبِ و لَهْوِ و طَرَبِ روزگارِ می گذرانیده است. سِرانیده، روز و روزگارِ خود را با روز و روزگارِ حَيَّانِ مُقایسه می کند و از بُعْدِ میانِ این دو حال سُخْنِ می گوید، نَه آن که روزگارِ خود را بَرِرويِ شُروِ دَر رَنْجِ سَفَرِ باز با روز و روزگارِ دیگرِ خود دَر هَمَنَشِینِي بَا حَيَّانِ مُقایسه کند... این هَم که عُمْدَةُ شارِحانِ بَیْتِ، یا کَثیری از ایشان، به برداشتی جُزاین برداشتِ ما گراییده اند، گویا بَرِخاسته از آن باشد که بَیْتِ مَذکور، چه دَر نَهْجِ الْبَلَاغَةِ و چه دَر کتابهایِ نَحوی، به طُورِ مُتفَرِدِ واقع شده است، و کُزائِنْدگانِ، دَر مَقَامِ اِبْضَاخِ، آن را، فارغ از قَبْلِ و بَعْدَشِ دَر سُرُودِ أَعَشَىِ نَگَرِیسته و از سیاقِ چکامه غَفَلت کرده اند؛ وَاللَّهِ أَعْلَمُ.

بِه حُرْمَتِ اِنْدِرَاخِ این بَیْتِ دَر نَهْجِ الْبَلَاغَةِ شَرِيفِ، و بَه واسِطَةُ شَرْفِ و اَهْمَیَّتِي که از این رَهْگُذَرِ یافته است، و از بابِ لُزُومِ تَنْقِيحِ فَهْمِ ما از یکایکِ عِبَارَاتِ آن کِتَابِ عَزِيزِ (ولو دَر جُزئِي تَرِینِ جُزئِیاتِ)، این سُخْنِ را تَرْجَمَهُ يَ پَهَنَاورِي / کُفْتِ بَايَدِ دَر مَقَامِ دِیگَرِي؛ ... آنچه دَر این سُخْنِگَاهِ يَاجَمَالِ دَر باره مَعْنَايِ صَرِيحِ و صَحِيحِ بَیْتِ أَعَشَىِ کُفْتِیم، عُمْدَةُ بَيَانِ مُلَخَّصِ تَحْقِيقِي اَنِيْقِ و تَعْلِيْقِي رَسِيْقِي فَقِيهِ و مُحَدَّثِ و اَدِيبِ و الاَمَقَامِ شَامِي، عَلامه شَيْخِ عَبْدِالْفَتْحِ اَبُوغَدَه (۱۳۳۶ - ۱۴۱۷ ه.ق.) - تَعَمَّدَهُ اللهُ بَرَحْمَتِهِ الْوَالِئَةِ، بود؛ که دَر کِتَابِ الْاِسْنَادِ مِنَ الدِّينِ وَ صَفْحَةِ مُشْرِفَةِ مِنْ تَارِيخِ سَمَاعِ الْاَحْدِيثِ عِنْدَ الْمُحَدِّثِينَ بَه طَبْعِ رَسِيْدِه است.^{۲۶}

۲۵. نگر: مَعْلَقَاتِ سُبْحِ، تَرْجَمَهُ: عَبْدِالْمُحَمَّدِ اَبِي، ج: ۷، تَهْران: سُروش (اِنْتِشَارَاتِ صِدَا و سِمْپَايِ جُمْهُورِي اِسْلَامِي اِيران)، ۱۳۹۰ ه.ش. ص ۹۰.

۲۶. نگر: الْاِسْنَادُ مِنَ الدِّينِ وَ صَفْحَةِ مُشْرِفَةِ مِنْ تَارِيخِ سَمَاعِ الْاَحْدِيثِ عِنْدَ الْمُحَدِّثِينَ، عَبْدِالْفَتْحِ اَبُوغَدَه، ط: ۳، بَیروت: دار

* ۲ / ۴۹۱: بِمُنَاسَبَتِ إِسْتِشْهَادِي فَرَمُودِه‌اند به بیتی مَعْرُوف از مَرَاثِي سَيِّدِ بَحْرِ الْعُلُومِ - قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِيزِ؛ آنجا که فرماید: «الَّتِي الْمَصَابُ عَلَى الْإِسْلَامِ كَلْكَلَةٌ» ... وَ دَر تَرْجَمَه نوشتند: «... پس گویی همه مصیبت خود را بر سینه اسلام انداخت ...».

می نویسم:

پیدا است که سَبَقِ ذَهْنِي رُخ داده است یا سَهْوِ قَلَمِي؛ چه، دَر تَعْبِيرِ سَيِّدِ - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ، مُصِيبَتِ (/ الْمَصَابِ)، سینه خود را بر اسلام انداخته است، نه آن که خود را بر سینه اسلام بیندازد. دَر وَاقِعِ، آنسان که بَعْضِ شُرَاحِ این سوکسروده عالی‌مقدار تَصْرِیحِ فَرَمُودِه‌اند، دَر این مَقَامِ، سَرَايِنْدَه نَبِيلِ جَلِيلِ - أَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ الشَّرِيفِ، مُصِيبَتِ را به جانوری قَوِي جُتَّه تَشْبِيه فَرَمُودِه است که هرگاه سینه خود را بر کسی / چیزی بگذارد، آن را سَخْتِ فُرُومِي گیرد و چنان تَحْتِ فِشَارِ قَرَارِ می‌دهد که راه گریز و زهائی از بارِ پیکرِ آن جانورِ مهیب بر آن کس / چیز بسته می‌شود؛ و البتّه سَرَايِنْدَه، مُسَبَّبَهٔ به را که آن جانورِ کلان‌پیکر باشد دَر صَرِيحِ سَخْنِ خويش نیاورده است، ليک بَعْضِ لُؤَاذِمِ آن را که دَر اینجا «کلکل» باشد، اِیرادِ فَرَمُودِه است.^{۲۷}

الْعَرَضُ، مُصِيبَتِ که فِي الْمَثَلِ چنان شُثْرِي کوه‌پیکرِ پيش آمده است دَر اینجا سینه خود را (یا: خود را از ناحیه سینه) رُويِ إِسْلَامِ انداخته و أَهْلِ إِسْلَامِ همه زیر بارِ دَرْدِ و رُنجِ و آندوه آن واقع شده‌اند.

ملاحظاتى چند که به عرض خوانندگانِ دَقِيقَه سَنَجِ رَسِيدِ، البتّه نمونه است و بَس؛ ليک دَر تَأْلِيفِي کلان چون شُرُحِ و اِغْرَابِ دَه چکامه آويخته، چنين لَغْرَشْهَيا يا مَسَامَحَاتِ جُزْئِي را می‌توان بگلي نادیده گرفت. عُمْدَه آنچه پس از تَصَفُّحِ مُتَفَحِّصَانَه اَثَارِ اُسْتادِ هَاتِفِي دَر ياد می‌ماند، مَحَاسِنِ پُر شُمَارِ آن است؛ وَ كَفَى الْمَرْءُ نُبْلًا....

اُسْتادِ هَاتِفِي، با تَأْلِيفِ شُرُحِ و اِغْرَابِ دَه چکامه آويخته، دوستدارانِ مَعَارِفِ قُدَمَائِي و خَاصَه طالِبِانِ اَدَبِ مَدْرَسِي عَرَبِ - وَ دَر آن زَمْرَه: مُسَوِّدِ اِينِ اُوراقِ - رَا زَهِينِ مِئْتِ خويش ساختند و لا بُد اَنگاهِ کوفتگی و ماندگي اِهْتِمَامِ دَر کارِ چنين تَأْلِيفِ مايه وَرِ پُر مَلاطِي را از تَن بَدَرِ خَواهَند کَرْدِ که بيبيند جَويِنْدِگانِ دَانِشِ، اَرَجِ زَحَمَاتِ ايشان را شناخته و دَر فَرَاگيرِي فُنُونِ اَدَبِيَّتِ و عُلُومِ عَرَبِيَّتِ از شُرُحِ و اِغْرَابِ دَه چکامه آويخته حَظِّ کافي و بَهْرَه وافي بَرگيرفته‌اند. ايدون باد! بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَمْجَادِ!

از خُداوندِ سُبْحانِ مَزِيدِ تَوفِيقَاتِ جَنابِ هَاتِفِي را دَر پَدِيدِ اَوْرَدَنِ اَثَارِي بَمَرَاتِبِ مُمْتَعِ تَر و مُفيدِ تَر از آنچه تاکنون نوشته‌اند، خواهانم؛ و سَرِ رِشْتَه کارها به دَسْتِ خُداست.

اِصْفَهان / ۱۳۹۹ ه.ش.

البشائر الإسلامية. و. حلب: مکتب المطبوعات الإسلامية، ۱۴۳۵ ه.ق.، صص ۱۵۵، ۱۵۹.

۲۷. نک: شرح مراثي سيد بحر العلوم، [تسرايش: علامه سيد محمد مهدي بحر العلوم، ترجمه و شرح: شيخ رحمة الله کرمانی، تحقيق: حسين درگاهی، ج: ۲، تهران: انتشارات اشوه (وابسته به: سازمان اوقاف و امور خيريه)، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۱۱۲، هامش.